

دکتر پیروز مجتهدزاده^{**}

جزایر تنب و ابوموسی

چکیده: این مقاله که نخست به گونه متن سخنرانی مولف خطاب به دومین کنگره دانشجویان دکترای علوم انسانی ایرانی دانشگاه‌های اروپا، مورخ ۲ ژانویه ۱۹۹۶، در دانشگاه مرکزی انگلستان UCE - بیرمنگهام - عرضه شد، دو هدف را پی‌گیر است؛ نخست، ارائه نمونه‌ای عملی از روش تحقیق در تألیف یک اثر پژوهشی (کتاب جزایر تنب و ابوموسی، چاپ مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه لندن ۱۹۹۵)؛ دوم، عرضه اسناد و بحث‌هایی تازه به علاقه‌مندان و دست‌اندرکاران بحث‌های جغرافیایی، تاریخی و حقوقی مربوط به مسأله حاکمیت و مالکیت بر جزایر تنب و ابوموسی در خلیج فارس.

اشاره

هدف از تحقیق به کمال رساندن دانش و وظیفه معلم یاری دادن به پرورش روحیه تحقیق و شکل‌گیری چارچوب علمی موضوع تحقیق در ذهن دانشجو و پژوهش‌کننده است. پژوهش‌کننده باید نخست ذهن خود را از هرگونه پیش‌داوری نسبت به موضوع پژوهش تهی سازد. آنگاه با شک کردن و تردید ورزیدن با موضوع برخورد کند تا بتواند از راه تحقیق به یقین رسد. محقق واقعی کسی است که نسبت به موضوع تحقیق مشکل با پرسشی دارد و نیازمند دانستن حقیقت در آن باره می‌باشد. به این ترتیب، «نیاز به آگاهی داشتن» با «پیش‌داوری» نسبت به موضوع پژوهش دو امر ناسازگار هستند. ذهن پژوهش‌کننده باید از هرگونه پیش‌داوری تهی شود تا بتواند به «کشف حقیقت»

کردن و به حقیقت رسیدن فراهم آید. آنانی که برای اثبات پیش داوریهای خود نسبت به اشخاص و رویدادها به تحقیق روی می آورند، پژوهشگر دانشگاهی نیستند. آنان در تلاشی سیاسی برای نتیجه گیریهای فردی یا جمعی (حزبی) خود هستند. البته محقق باید فرضیه‌هایی را به عنوان تز و آنتی تز مسأله در نظر داشته باشد، مشروط بر این که بر درستی این فرضیه‌ها پافشاری نداشته باشد و اجازه دهد که حقایق تازه خودنمایی کرده و کشف شوند تا بر علم افزوده شود. آن چه مانع از پیشرفت بسیاری از ملتهای به اصطلاح جهان سوم با جهان چهارم می شود، عدم آشنایی آنان با این حقیقت است که هدف از پژوهش یا کتاب و رساله نویسی افزودن بر علم از راه اختراع (در علوم تجربی) و اکتشاف (در علوم انسانی) است. یکی از راههای افزودن بر علم از راه اکتشاف، پژوهش کردن و یافتن اسناد و شواهدی است که حقایق تازه‌ای را کشف کند و آگاهی یا زمینه‌های فکری تازه‌ای را بر علم بیفزاید.

اسنادی که در این رابطه باید مورد توجه و پژوهش قرار گیرند، لزوماً باید اسناد دست اول یا اسناد خام و اولیه (مدارک رسمی و مکاتبات دولتی و غیردولتی و نوشته‌های محلی اصیل) باشند. اسناد دست دوم یا اسناد چاپ و منتشره شده از سوی دیگران، می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، ولی تنها از راه انتقاد و این که آیا این اسناد به درستی و تمام و کمال معرفی شده‌اند و آیا مورد تفسیر و تعریف درستی قرار گرفته‌اند یا نه. در مراجعه به کتابهای چاپ شده، اعتبار مؤلف یا نویسنده و ناشر باید در درجه اول اهمیت قرار گیرد. مراجعه به رسانه‌های گروهی تنها برای استفاده از گزارش رویدادها و نظر افراد معتبر جایز است، ولی در هر دو مورد (مراجعه به کتابها و رسانه‌ها) دید انتقادی و به چالش گرفتن گفته‌ها ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. (۱)

پیشگفتار

مسأله ادعای مالکیت نسبت به جزایر تنب و ابوموسی از سوی امارات متحده عربی، جلوه‌گاه تازه‌ای است از آثار بازمانده برخورد استعماری یکصد و پنجاه ساله روس و

ژئوپولیتیک آن دوران را «بازی بزرگ» نام دادند. این بازی، بازی شطرنج ژئوپولیتیک بود؛ خانه‌های بازی، سرزمینهای ملل خاور زمین بود؛ و مهره‌های بازی، حکومت‌های دست‌نشانده و یا تحت‌الحمایه آنان بودند.

هر پژوهشی پیرامون مسأله سرزمینی در بخشهایی از خاور زمین که در قرن نوزدهم و نیمه نخست قرن بیستم جولانگاه بازیگران این بازی بزرگ بود، دست کم، نیازمند گونه‌ای از آشنایی با چگونگی این بازی است.

در منطقه خلیج فارس، بازی سرزمینی تنها از سوی بازیگران امپراتوری هند بریتانیا سر می‌زد. در این بخش از خاور زمین، خانه‌های بازی سرزمینهای ایرانی بود و طرف بازی کشور ایران، نه به عنوان یک قدرت رقیب، که به عنوان کشوری در همسایگی روسیه که پس از امضای پیمان بهمن ۱۸۲۸ ترکمانچای ضعیف شده و زیر نفوذ گسترده روسیان قرار گرفته و، به گمان انگلیسیان، می‌رفت که نقش پلی را در رساندن روسیان به خلیج فارس بازی کند. در پرتو این شرایط است که می‌توان مسائل سرزمینی را در خلیج فارس به دو دسته تقسیم کرد. نخست اختلافات سرزمینی میان ایران و عربان منطقه که بیشتر ناشی از چگونگی برخورد استعماری بریتانیا با سرزمینهای ایرانی در منطقه در درازای قرن نوزدهم است؛ دوم اختلافات سرزمینی عربان با عربان که دست آورد برخورد هوس‌آمیز بریتانیا با سازمان سیاسی سرزمینها میان قبایل عربی کرانه‌های جنوبی خلیج فارس در آن دوران است.

تردیدی نیست که کشمکش بر سر جزیره‌های تنب و ابوموسی از دسته نخست قلمداد می‌شود. تنب و ابوموسی تنها جزیره‌های ایرانی نبودند که در آن دوران در معرض برخورد استعماری بریتانیا با سرزمینها در خلیج فارس قرار گرفتند. نمایندگان استعماری هند بریتانیا از سالها پیش جزیره‌های ایرانی قشم، هنگام و سری را اشغال کرده بودند. دو جزیره قشم و هنگام در سال ۱۹۳۵ به ایران بازگشت داده شدند (۲) و ایران کار بازپس گرفتن جزیره سری را در سال ۱۹۶۲ به پایان رساند. (۳)

پس از نزدیک یک سال گفتگوی پنهانی میان ایران و بریتانیا، روز نهم آذر ماه ۱۳۵۰

بزرگ و تنب کوچک به ایران بازگشت داده شدند و حاکمیت مشترک ایران و شارجه، براساس تقسیم شمالی - جنوبی، بر جزیره ابوموسی اعمال گردید. (۴)

یک شکایت عربی، با شرکت فعال عراق، لیبی، الجزایر، یمن جنوبی پیشین، کویت و امارات متحده عربی، علیه توافق یاد شده ایران و بریتانیا در شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح شد. شورای امنیت سازمان ملل در روز نهم دسامبر ۱۹۷۱ این شکایت را طرح کرد، ولی قابل بررسی ندانست و پرونده آن را بایگانی کرد. (۵)

بیست و یک سال از آن تاریخ گذشت و بازگشت این جزیره‌ها به حاکمیت ایران از راه گفت‌وگو با بریتانیا مورد اعتراض هیچ فرد و هیچ مقامی در هیچ کشوری قرار نگرفت. هیچ مقامی در هیچ کشوری در این بیست و یک سال مدعی نشد که بازگشت این سه جزیره به حاکمیت ایران مسأله امنیت در منطقه خلیج فارس را تهدید کرده است. حتی در خلال جنگ هشت ساله ایران و عراق چنین ادعایی طرح نشد تا موضوع بازگشت این سه جزیره به ایران دوباره در شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح گردد. ولی در سال ۱۹۹۲ امارات متحده عربی ناگهان ادعای حاکمیت نسبت به این جزایر را در سازمان ملل متحد پیش کشید. در جایی که در درجه نخست باید ثابت شود که کنترل ایران بر این جزایر امنیت منطقه را تهدید خواهد کرد.

مراجعه به تاریخ

روز ۲۷ اکتبر ۱۹۹۲، هنگامی که عامل روانی - سیاسی اقدام بی سابقه نظامی باختر زمین علیه عراق در کویت هم‌چنان در بخش عربی خلیج فارس در اوج اثرگذاری بود، دولت امارات متحده عربی عرضحالی را در سازمان ملل متحد منتشر کرد (۶) و در آن مدعی شد که جزیره‌های تنب و ابوموسی «از آغاز تاریخ بشر» به امارات تعلق داشتند و ایران این جزیره‌ها را در سال ۱۹۷۱ به زور «اشغال» کرد. این عرضحال در همان سازمان ملل متحدی پخش شد که بیست و یک سال جلوتر شکایت رسمی عربان را در این رابطه ناوارد دانست و بایگانی کرده بود.

حاکمیت و مالکیتها در منطقه خلیج فارس تا روشن شود که این جزیره‌ها و دیگر سرزمینهای واسطه میان ایران و عربان منطقه، در گذشته‌های دور به کدام یک تعلق داشتند. با این حال، مراجعه به تاریخ دور در کتاب «جزایر تنب و ابوموسی» تنها ناشی از این انگیزه نبود، بلکه متکی بر این باور نیز بوده و هست که برای آشنایی ژرف با چگونگی‌های تاریخ یک مسأله سرزمینی باید به دورترین زمانها در تاریخ بازگشت و ریشه پیوندهای سیاسی-فرهنگی سرزمینها را در ژرفای تاریخ پیدا و معرفی کرد. این شیوه در دیگر کارهای پژوهشی مؤلف در جغرافیای سیاسی نیز پی‌گیری شده و می‌شود.

در این بررسی آشکار شد که پس کرانه‌های جنوبی خلیج فارس از آغاز پیدایش مشترک‌المنافع هخامنشی در قلمرو ایران بود. در دوران ساسانیان، ایران دو حکومت خودمختار در آن پس کرانه‌ها داشت؛ حکومت «ماسون» در نیمه خاوری پس کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، سرزمینی که امروز در برگیرنده دو کشور عمان و امارات متحده عربی است و حکومت «آوال» در نیمه باختری آن پس کرانه‌ها که امروز در برگیرنده کشورهای بحرین و قطر و استانهای حساء (هفوف) و قطیف عربستان سعودی است.

دست‌اندازی عربان به این سرزمینهای ایرانی از دوران اردشیر پاپکان، سردودمان ساسانی (۲۲۴ میلادی) آغاز شد. (۷) اردشیر، پادشاه دست‌اندازان و مهاجران عرب را که «ساترون» نام داشت، شکست داد و فرزند خود شاهپور یکم را به نیابت حکومت در آوال روانه آن دیار کرد. شاهپور ولایت تازه‌ای را در کرانه‌های قطیف کنونی بنیاد گذارد و مرکز شهری آن را به یاد پدرش «پتن اردشیر» نام نهاد. دست‌اندازی عربان به این سرزمینها ادامه پیدا کرد تا هنگامی که شاهپور دوم (۳۲۵-۳۵۹ میلادی) به سن رشد رسید و بر سر آنان تاخت و مهاجرتشان به کرانه‌های خلیج فارس را موقتاً متوقف کرد.

ایالت آوال (بحرین کرانه‌ای و جزیره‌ای در دوران اسلامی) در این دوران از سه ولایت متشکل بود؛ هگر (که عربان هجر گویندش) در الهفوف کنونی در کرانه‌های عربستان سعودی؛ بتن اردشیر در حساء و قطیف کنونی در کرانه‌های عربستان سعودی؛ و میش ماهیگ در جزایر بحرین کنونی. بازماندگان ایرانیان باستان در این سرزمین، پس

در بخش خاوری سرزمینهای پس کرانه‌ای جنوب خلیج فارس، در دوران ساسانی، حکومت خودمختار «ماسون» از سوی «قبادیان» اداره می‌شد. پایتخت آنان «رستاق» بود که هنوز هم بدین نام است و بندر «اومان» که نام کشور کنونی عمان از آن اقتباس شده است، در محل بندر کنونی صحار، و بندر «دیبا» که هم اکنون «دِبَه» خوانده می‌شود، در بخش خاوری شارجه در دریای عرب، بنادر مهم آن حکومت بودند. سرزمینی که امروز در برگیرنده امارات متحده عربی (غیر از ابوظبی) و بخش شمالی کشور عمان است، در آن روزگاران «ماسوندم»، به معنی دم ماسون، خوانده می‌شد و این نام هم اکنون به گونه «مَسَنَدَم» به سراسر شبه جزیره واقع در تنگه هرمز اطلاق می‌شود. (۹) ترانه زیرین را شاعر عمانی، صیحان بن سعید، درباره ماسون جنوب گفته است؛ (۱۰)

کسری (خسروانوشیروان) عمان را ماسون خواند

و ماسون، ای دوست، نیکو سرزمینی است

سرزمینی پر از بیشه‌زارها و مزرعه‌ها

با مرغزارها و چشمه‌سارها که پایان‌ناپذیر است

مهاجرت عربان، به ویژه از یمن، به ماسون گسترش یافت. پس از چیرگی اسلام بر

منطقه، عربان در ماسون بر ایرانیان چیرگی یافتند و ماسون را «عمان» خواندند و گویش

عربی را بر جامعه چیرگی دادند. ایرانی تباران منطقه، زندگی را ادامه دادند. برخی از

آنان میان عربان مهاجر حل شدند و گویش عربی را پیش گرفتند، برخی دیگر پدیده‌هایی

از اصل ایرانی خود را تا امروز نیز حفظ کرده‌اند. از میان این گروه، اصل ایرانی تیره

«گمازَرَه» از کنفدراسیون قبیله‌ای «شیحوح» مسندم بیش از همه قابل تشخیص است. از

اواسط قرن چهارم هجری بود که عمان و بحرین و سراسر خلیج فارس دوباره به چیرگی

ایرانیان بازگشت. امیران دیلمی با برانداختن قرمطیان در سال ۳۷۶ هجری (۹۷۷

میلادی) سراسر خلیج فارس را ضمیمه حکومت خود ساختند. چیرگی سیاسی ایران بر

سراسر خلیج فارس از آن دوران ادامه یافت. «صورة الارض» اثر معتبر ابن حوقل

البغدادی در دوران اسلامی تأیید می‌کند؛

از حدود سند و کرمان و فارس پیش می‌رود و میان همه سرزمینها، به نام فارس خوانده می‌شود، چرا که در میان کشورهای اطراف آن هیچ کشوری از فارس پیشرفته‌تر نیست، و همانا شاهان فارس از دوران باستان تا به امروز استوارترین چیرگی را بر سرزمینهای دور و نزدیک آن داشته و دارند» (۱۱)

جغرافیانویس دیگر دوران اسلامی، مقدسی معروف به البشاری، گوید: «بیشتر مردم این دریا (دریای واقع شده میان ایران و شبه جزیره عرب) را تا حدود یمن دریای فاژس خوانند و همانان بیشترین ناوسازان و ناوخدایان آن از فارسند ... بیشتر مردم عدن و جدّه از ایرانیان هستند... در صحار یکدیگر را به نامهای فارسی خوانند. صحار مرکز عمان است... و بیشتر مردم آن از ایرانیانند...» (۱۲)

با درهم شکستن حضور استعماری پرتگالیان (پرتغالیان) در سراسر خلیج فارس در سال ۱۶۰۲ میلادی، صفویان توانستند حاکمیت ایران را دوباره بر سرزمینهای پس کرانه‌ای جنوب خلیج فارس بازگردانند. حاکمیت ایران، از آن تاریخ تا آمدن بریتانیا به خلیج فارس، بر سراسر این پس کرانه‌ها و در دریا، اعمال می‌شد. کاپیتان رابرت تیلور^۱ افسر دریایی هند بریتانیا در یادداشتهای خود از پژوهشهای محلی در خلیج فارس، در این رابطه می‌نویسد:

«از هنگامی که عربان مسقط را باز پس گرفتند و پرتگالیان قدرت را در خلیج فارس از دست دادند، هر کس که به ماهیگیری می‌رود مبلغ پنج عباسی به شاه ایران می‌پردازد (پرتگالیان پانزده عباسی می‌گرفتند)، حال می‌خواهد دستاورد این ماهیگیری خوب باشد یا بد. بازرگانان نیز برای هر هزار خرچنگ دریایی مبلغ اندکی به شاه می‌پردازند.» (۱۳)

حاکمیت ایران بر پس کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، یک بار دیگر، از سوی نادرشاه افشار در دهه ۱۷۳۰ تأیید و تحکیم شد. قتل نادرشاه در سال ۱۷۴۷ سرآغاز زلزله

سیاسی سهمگینی بود که جغرافیای سیاسی ایران را به شدت دگرگون ساخت و در اندکی بیشتر از یک قرن، جدایی سرزمینهای پهناوری از چهار سوی جغرافیایی ایران را سبب گردید. سرزمینهای پهناوری که امروز بیش از ده کشور مستقل را در همسایگی ایران در بر می‌گیرد. عمان و بحرین و دیگر سرزمینهای پس کرانه‌ای جنوب خلیج فارس، از همان اوان، زندگی سیاسی تازه‌ای را آغاز کردند. این زندگی سیاسی تازه عبارت بود از نقش آخرین به عنوان سرزمینهای سرحدی که ایران و حاکمیت‌های سربرآورنده در شبه جزیره عربستان را از هم جدا می‌کرد. حاکمیت‌های کوچک و قبیله‌ای در پس کرانه‌های یاد شده همچنین گونه‌ای از وابستگی سیاسی به ایران را ادامه می‌دادند. قبیله آل خلیفه که از نجد به قَرَین (کویت کنونی) مهاجرت کرده و در نیمه قرن هجدهم از آن دیار به «زبارة» مرکز حکومت ایرانی قطر و بحرین وارد شدند، اندکی بعد، بحرین دریایی را از بنی حواله که اسما در زیاره تابع ایران بودند، گرفتند و با اعلام تابعیت از ایران بر آن سرزمین حکومت کردند.

در نیمه خاوری پس کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، قبیله قواسم (جواسم) یا قاسمیان در انتهای قرن هجدهم و سرآغاز قرن بیستم اقتدار زیادی پیدا کرد و با حفظ گونه‌ای مبهم از تابعیت نسبت به عمان و مسقط نقش آفرینی داشت، در حالی که عمان با امضای قراردادهای ۱۸۱۱ و ۱۸۵۶ روابط ویژه سنتی خود را با ایران گونه آشکارتری داد.

آمدن بریتانیا به خلیج فارس در سال ۱۸۲۰ با امضای پیمان عمومی صلح آن قدرت با پنج قبیله خودمختار در پس کرانه‌های مسند همگام بود. این پیمانهای صلح برای نخستین بار قبیله‌های خودمختار را به صورت واحدهای سیاسی قبیله‌ای جدا از هم و جدا از حکومت‌های منطقه، ولی تحت حمایت بریتانیا، به رسمیت شناخت. این تاریخ (۱۸۲۰) را می‌توان سرآغاز پیدایش واحدهای سیاسی قبیله‌ای دانست که سرانجام در سال ۱۹۷۱ از جمع آنها کشور امارات متحده عربی درست شد. این امارات حتی تا سال ۱۹۶۱ مرزهای رسمی و حاکمیت سرزمینی نداشتند. (۱۴) همین بررسی مختصر تاریخ شکل‌گیری سازمان سیاسی سرزمینهای در خلیج فارس نه تنها نشان می‌دهد که ادعای

جزایر تنب و ابوموسی به هیچ دولتی در سال ۱۹۰۳ که پرچم شارجه در این جزایر افراشته شد، نمایان می‌سازد. در حالی که همه سرزمینهای پس کرانه‌ای خلیج فارس، در شمال و جنوب، به گونه‌ای در تابعیت ایران بود، پذیرفتن این ادعا که جزیره‌های واقع شده در مرکز جغرافیایی این دایره حقوقی حاکمیت ایران «به هیچ دولتی تعلق نداشتند»، دشوار است.

مراجعه به روش جاری یا سنتهای محلی

هر اندازه که مفهوم مرز دریایی و تقسیم مناطق دریایی میان کشورهای کرانه‌ای در خلیج فارس، مفهومی جدید است، مراجعه به اسناد تاریخی نشان از آن دارد که با روی آوردن نیروهای اروپایی به منطقه، گونه‌ای از روش جاری یا «سنت محلی» در تقسیم دریا میان کشورهای خلیج فارس شکل گرفته است. این روش جاری در راستای تقسیم دریا و تعیین مرز براساس حد میانه یا خط منصف دریا، از کرانه - به - کرانه، بنیان پذیرفته است و امضای توافق ۱۳۴۵ (۱۹۶۶) ایران و بریتانیا (از سوی امارات عربی، تحت‌الحمایه‌اش) زمینه‌ای عملی و حقوقی را برای تقسیم دریا در خلیج فارس واقعیت بخشید. بر اساس این زمینه بود که همه کشورهای خلیج فارس حاکمیت سرزمینی و مرزهای دریایی خود را در منطقه پی‌گیری کرده و سازمان دادند. اگر چه ادعای پیشین ایران نسبت به مجمع‌الجزایر بحرین، در بخش جنوبی خلیج فارس، براساس تعاریف جغرافیایی کهن در منطقه استوار بود و با فرا رسیدن دوران نوین از تعاریف جغرافیایی منطقه، باز پس گرفته شد، ادعای ایران نسبت به جزایر واقع در بخشهای شمالی خلیج فارس در نیمه دوم قرن بیستم، توانست در مقام الگویی از چگونگی تأثیر موقع جغرافیایی بر تعیین مالکیت‌های دریای و جزیره‌ای و خطوط مرزی دریایی در خلیج فارس، قرار گیرد. ادعای ایران نسبت به جزایر هنگام، قشم (باسعیدو)، تنب بزرگ، تنب کوچک، ابوموسی و سری در این برخورد شایان توجه فراوان بوده است. ایران در استدلال خود سخن از آن داشته است که بریتانیا در خلال دوران چیرگی خود بر منطقه،

دیگر، متکی می‌ساخت، و این اتکا ناشی از سنتی بود که با امضای توافق دریایی ۱۳۴۵ (۱۹۶۶) آن قدرت با ایران، بدنه‌ای حقوقی پیدا کرد.

در مورد دو جزیره تنب که در سالهای جلوتر از سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) مورد منازعه ایران و بریتانیا (از سوی شیخ رأس‌الخیمه) بود، یک بار کارشناس حقوقی دولت بریتانیا نظر داد که به دلیل عدم روشنی ادعای متقابل آن جزیره به ایران تعلق دارد. این رأی اگرچه درباره چرای دامها در آن جزیره صادر شد، آشکارا براساس زمینه‌ای استوار بود متکی بر موقعیت جغرافیایی جزیره در نیمه شمالی خلیج فارس و در نزدیکی کرانه‌های ایرانی، در قیاس با ادعای متقابل که آن هنگام مورد پی‌گیری دولت بریتانیا بود و از مفهومی جغرافیایی بی‌بهره. اتکا به چنین زمینه جغرافیایی در این برخورد ویژه بدون پیشینه نبود. جی. دبلیو رندل^۱ عضو دپارتمان خاوری وزارت خارجه بریتانیا، برای مثال، در یادداشتهای رسمی مورخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۲۹ ثبت کرده است که «جزیره تنب، واقعاً از نظر جغرافیایی جزیره‌ای ایرانی است» (۱۵). نظر رندل نیز تازگی نداشت. این نظر بر پیشینه‌ای از سنت نگاه کردن به مالکیتها در خلیج فارس بر اساس موقعیت جغرافیایی متکی بود که از سرآغاز گسترش دامنه تسلط بریتانیا بر خلیج فارس آغاز شده بود. دیپلمات و جهانگرد بریتانیایی، جیمز موریه، برای مثال، در سفرنامه دوم خود یادداشت کرده است:

«روز بیستم فوریه ما به نزدیکی دو جزیره رسیدیم به نام تنب بزرگ و

کوچک که نامی ایرانی دارند و به بخش ایرانی (خلیج فارس) تعلق

دارند...» (۱۶)

از آن تاریخ، این مفهوم به گونه‌های مختلف از سوی مقامات رسمی بریتانیا تکرار شده است. سر دنیس رایت^۲ سفیر بریتانیا در تهران در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، برای مثال، در سال ۱۹۶۹ به وزیر دربار ایران گفت:

«... کار جزایر تنب تمام است و قطعاً متعلق به ایران خواهد شد زیرا به

شیخ رأس الخیمه گفته‌ایم اگر با ایران کنار نیایی، چون جزایر، بالای خط میانه (خط منصف) واقع می‌شود ایران آن را قانوناً و اگر قانونی نشد با زور، خواهد گرفت...» (۱۷)

به گفته دیگر، تعلق دو جزیره تنب به ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی آنها در بخش شمالی خط منصف خلیج فارس، از دید بریتانیا، متکی بر زمینه‌ای قانونی (حقوقی) بوده است.

براساس همین سنت محلی یا روش جاری نانوشته بود که در سال ۱۳۴۵ (۱۹۶۶) ایران و بریتانیا، به نمایندگی از سوی امارات تحت‌الحمایه‌اش در خلیج فارس، تصمیم گرفتند متن توافقی را امضاء کنند که خط تقسیم سرزمینها در خلیج فارس را براساس منصف (نیمه راه کرانه - به کرانه) تعیین می‌کرد. (۱۸) دو طرف، با امضای آن توافقنامه، سنت خط منصف خلیج فارس را ارزشی حقوقی دادند و آن روش جاری یا سنت محلی را به اصلی حقوقی در منطقه تبدیل کردند. براساس این اصل بنیادین بود که مرزهای دریایی (فلات قاره) ایران در خلیج فارس تعیین و ترسیم و تصویب شد. مرزهایی چون مرز دریایی ایران با عربستان سعودی در سال ۱۹۶۸، با قطر در سال ۱۹۶۹، با بحرین در سال ۱۹۷۱، با دوبی در سال ۱۹۷۴ و با عمان در سال ۱۹۷۵. همچنین، براساس همین اصل بنیادین بود که قطر و ابوظبی در سال ۱۹۶۹ مرزهای دریایی خود را تعیین کردند. و باز هم بر اساس همین اصل بود که در پایان مذاکرات ۷۱-۱۹۷۰ ایران و بریتانیا در مورد جزایر تنب و ابوموسی، بریتانیا از سوی امارات تحت‌الحمایه خود تصمیم گرفت تفاهم نامه‌ای را میان ایران و شارجه براساس حاکمیت مشترک بر جزیره ابوموسی که تقریباً روی خط منصف خلیج فارس واقع شده است، اعمال نماید. در مورد دو جزیره تنب، مقامات بریتانیا توافق کردند که ایران حاکمیت بر این جزایر را بدون اتکاء به ترتیباتی نوشته شده یا نانوشته، و بدون هرگونه اعتراضی از سوی آنان که هنوز (در روز ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱) مسؤول دفاع سرزمینی و روابط خارجی رأس الخیمه بودند تجدید کند، در گفت‌وگویی با نگارنده در روز پنجشنبه ۸ آوریل ۱۹۹۹ در لندن، امیر خسرو افشار، رئیس

«بریتانیا هنگامی به این نتیجه رسید که آشکار شده بود شیخ رأس‌الخیمه حاضر نبود به ترتیباتی با ایران در مورد این دو جزیره تن دهد، برخلاف این حقیقت مقامات بریتانیایی که در سرآغاز قرن بیستم این جزایر را از ایران گرفته بودند، در سراسر آن قرن حاضر بودند، تحت شرایطی که برای ایران پذیرفتنی نبود، آن جزایر را به ایران بازگردانند و برخلاف این حقیقت که پدر شیخ رأس‌الخیمه یک بار در پایان سال ۱۹۴۳ و آغاز سال ۱۹۳۵ تنب بزرگ را به ایران پس داده بود. شیخ یاد شده، پس از توافق ایران و بریتانیا و حل مسأله این جزایر در نوامبر ۱۹۷۱، در سفارت ایران در لندن، نزد من آمد برای دست یافتن به ترتیباتی مالی با ما در رابطه با پس گرفتن جزایر تنب، ولی دیگر برای او خیلی دیر شده بود.»

شایان توجه است که امضای توافق ۱۹۶۶ و تعیین خط منصف متکی بر فاصله کرانه - به - کرانه در خلیج فارس که به صورت خط تقسیم آبها و سرزمینها در آن دریا درآمد، هر دو طرف ایرانی و بریتانیایی ادعاهای خود نسبت به مناطق واقع در دو سوی متقابل را عملاً زیر پای گذاردند. به گفته دیگر، با امضای توافق یاد شده، ایران عملاً ادعا نسبت به مجمع‌الجزایر بحرین واقع در بخش جنوبی خط منصف، را چهار سال جلوتر از باز پس گرفتن آن ادعا، رها کرده بود. در مقابل، بریتانیا با امضای توافق ۱۹۶۶ با ایران، عملاً ادعای خود (از سوی شیخ رأس‌الخیمه) نسبت به دو جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک، واقع در بخش شمالی خط منصف خلیج فارس را، پنج سال جلوتر از ترک این ادعا، زیر پای گذارده بود. به همین دلیل بود که بریتانیا بازگردان دو جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک به ایران را در جریان مذاکرات ۷۱-۱۹۷۰ عملی انجام شده تلقی می‌کرد، آن چنان که سفیر وقت بریتانیا در تهران در گفتگو با وزیر دربار ایران اشاره داشت. (۱۹)

ساکنان سرزمین مورد اختلاف است. از آنجا که جزیره‌های تنب و ابوموسی سرزمین‌هایی بسیار کوچک با جمعیتی بسیار اندک هستند، مردمی که در دورانهای اخیر به این جزیره کوچانده شدند، نظرشان نمی‌تواند عامل واقعی تعیین‌کننده چگونگی مالکیت و حاکمیت بر این جزایر باشد. با این حال، برخی جنبه‌ها از ادعاهای امارات متحده نسبت به این جزیره‌ها، همانند ادعا درباره عربی بودن این جزایر به دلیل عربی بودن جمعیت آنها و یا تعلق این جزایر به عربان قاسمی بندرلنگه به دلیل حاکمیت جداگانه آنان، نیاز به مطالعه درباره جغرافیای انسانی جزایر و چگونگی وضع حقوقی آنها به هنگام اشغال از سوی بریتانیا در سال ۱۹۰۳ را پیش می‌کشد. این مطالعه نشان داده است که مردم ایرانی و عرب تبار از دو قرن پیش از اسلام در هم آمیزی گسترده‌ای را در منطقه خلیج فارس آغاز کردند که تا امروز دوام یافته است. این درهم آمیزی بزرگ سبب پیدایش جامعه ویژه‌ای در منطقه شد که آمیخته‌ای از شهروندی ایرانی و فرهنگ عربی را دارد و می‌تواند «جامعه خلیج فارس» نام گیرد. (۲۰) انسانی و مطالعات فرهنگی

ویژگیهای تباری و فرهنگی و مدنی این جامعه ویژه، مرزهای سیاسی منطقه را در می‌نوردد. هستند گروه‌های انسانی در پس کرانه‌های شمالی خلیج فارس که هنوز به عربی گویش دارند، و هستند گروه‌های انسانی دیگر در پس کرانه‌های جنوبی خلیج فارس که هنوز به فارسی کهن سخن می‌گویند و برخی ویژگیهای ایرانی بودن را حفظ می‌کنند.

آشنایی با این حقیقتها نیازمند سفر به سرزمینهای پس کرانه‌ای جنوب خلیج فارس بود. در دو سفر پژوهشی از همه این سرزمینها دیدار شد. در بحرین دریایی و کرانه‌ای (کرانه‌های عربستان سعودی و قطر) آثار زیادی از ویژگیهای شهروندی ایرانی دیده شد. حتی در مواردی، وابستگی احساسی و فرهنگی به ایران به زبان آورده می‌شد. در بازدید از سرزمین مسندم، علی‌رغم توصیه‌های میهمانداران و راهنمایان عمانی که ورود به منطقه کنفدراسیون قبیله‌ای شیحوح در بخش شمالی عمان و مناطق کوهستانی جنوب تنگه هرمز با خطر جانی توأم خواهد بود، در خَصَبْ فرود آمده و با شماری از مردم محل

ساکنان اصلی مسندم هستند که ویژگی زبانی خود را از پیش از اسلام تا امروز حفظ کرده‌اند. (۲۱) در بیشتر موارد در هم آمیزی تباری و فرهنگی و مدنی شرایطی را به وجود آورده است که نمی‌توان با استواری گفت چه کسانی در خلیج فارس از اصل ایرانی و چه کسانی از اصل عربی هستند.

گذشته از این، شایان توجه است که ساکنان دو جزیره تنب بزرگ و ابوموسی که در سال ۱۹۷۱ به ترتیب ۲۵۰ و ۳۰۰ تن بودند، از هر دو اصل ایرانی و عربی هستند. گروه ایرانی تبار مردم هر دو جزیره از بندر لنگه هستند، در حالی که گروه عرب تبار جزیره تنب بزرگ از قبیله بنی یاس در دویبی هستند و ربطی به رأس الخیمه ندارند و گروه عرب تبار جزیره ابوموسی از قبیل سودان در شارجه هستند. (۲۲)

از سوی دیگر، پژوهشهای محلی ثابت کرده است که سه جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی، همانند شمار دیگری از جزیره‌ها در آن بخش از خلیج فارس که همواره به ایران تعلق داشته و دارند، از دیرباز تابع بندر لنگه بودند. شاخه‌ای از تیره قاسمی شبه جزیره مستدم در دوران کریم خان زند خود را به لنگه رساند و پس از اندکی فرمانداری خودمختار این بخش از کرانه‌ها و جزیره‌های ایرانی را از حکومت فارس دریافت کرد. اسنادی از آرشیو وزارت خارجه بریتانیا به دست آمد که ثابت می‌کند قاسمیان بندر لنگه پیوسته خود را اتباع و مأموران رسمی دولت ایران می‌شناختند و فرماندار خودمختار بر بندر لنگه و توابع کرانه‌ای و جزیره‌ای آن را به نمایندگی از سوی دولت ایران می‌دانستند و نه از سوی هیچ حاکمیت دیگری. دونالد هاوولی^۱ یکی از نمایندگان سیاسی بریتانیا در خلیج فارس در دهه ۱۹۶۰، برای مثال، در این باره شهادت می‌دهد هنگامی که ژنرال گرانت کایر^۲ انگلیسی پس از سرکوب کردن قاسمیان شبه جزیره مسندم در سال ۱۸۲۰، در اندیشه تاختن بر سر قاسمیان بندر لنگه شد، دکتر دیوکز^۳ را با نامه‌هایی نزد شاه ایران و حاکم فارس روانه کرد. دل شاه به دست نیامد و

شاهزاده فارس اخطار داد که از تجاوز به خاک ایران، به ویژه در بندر لنگه، خودداری شود. به این ترتیب بود که انگلیسیان پذیرفتند که خودمختاری قاسمیان بندر لنگه بخشی از حاکمیت ایرانی منطقه بود و قاسمیان لنگه، علی‌رغم ادعای بعدی انگلیسیان، از شخصیت حقوقی دیگری برخوردار نبودند. با دریافت این تفاهم بود که آنان از حمله به بندر لنگه و دخالت در امور داخلی ایران خودداری ورزیدند. (۲۳)

بخش دیگری از ادعاهای امارات متحده عربی شامل بحثی در زمینه تحمیل تفاهم‌نامه نوامبر ۱۹۷۱ از سوی ایران به شارجه است. برای تقویت این بخش از ادعاها، اماراتیان تکیه زیادی به گفته‌های رهبران سیاسی وقت ایران می‌کردند در زمینه اینکه ایران برای جزیره‌های تنب و ابوموسی اهمیت استراتژیک فراوانی قائل بود و این اهمیت تا آن اندازه بود که اگر این جزیره‌ها از راههای مسالمت‌آمیز به ایران بازگردانده نمی‌شد، ایران با توسل به زور نظامی آنها را پس می‌گرفت.

در برخورد با این ادعا مشاهده عینی مؤلف سخت مؤثر افتاد. مطالعات عمومی مولف پیرامون مسائل خلیج فارس که از سال ۱۹۶۸ آغاز شده بود، مسائل دوران یاد شده را نیز در بر می‌گرفت. در این برخورد آنچه به چشم دیده شد این بود که گفته‌های رهبران سیاسی وقت ایران درباره اهمیت استراتژیک جزیره‌های تنب و ابوموسی برای ایران معمولاً پس از بحث درباره حقانیت تاریخی حقوق حاکمیت ایران بر این جزیره‌ها به میان کشیده می‌شد. در آن دوران مفهوم امنیت در خلیج فارس عبارت بود از ایجاد آمادگی برای رویارویی با تهدیدهای خارجی از سوی شوروی پیشین از راه تنگه هرمز. تهران می‌کوشید تا آنجا که امکان داشته باشد، اهمیت استراتژیک این جزیره‌ها را در دهانه تنگه هرمز حیاتی جلوه دهد تا همدلی دنیای مصرف‌کننده نفت خلیج فارس و پشتیبانی ابرقدرت باختری را که در عین حال پشتیبانان امارات نیز بودند، به دست آورد و در این راه موفق بود. در همان حال، باید توجه داشت که شارجه در آن دوران کشور مستقلی نبود تا ایران با آن مذاکره کند و قول و قرار را احیاناً بدان تحمیل نماید. شارجه در آن دوران همچنان تحت‌الحمایه بریتانیا بود و روابط خارجی و دفاع سرزمینش، برابر

در حقیقت آنچه به چشم دیده شد این بود که ایران در نظر داشت پس از خروج بریتانیا از خلیج فارس (در تاریخ اول دسامبر ۱۹۷۱) پیشاپیش کشورهای منطقه، نظامی را با شرکت همه کشورهای منطقه و بدون شرکت هیچ کشور فرامنطقه‌ای برای حفظ امنیت منطقه به وجود آورد. اگر چه این هدف در دوران پس از خروج بریتانیا عملی نشد و ایران وادار شد که به تنهایی حفظ امنیت منطقه را به گردن گیرد، اما در آن دوران تهران می‌کوشید از بروز هر مشکلی در راه همکاری ایرانی - عربی در خلیج فارس جلوگیری کند. در این راستا بود که ایران تلاش داشت مسأله جزیره‌های تنب و ابوموسی پیش از خروج بریتانیا حل شود. ایران استدلال می‌کرد که این جزیره‌ها را بریتانیا از ایران گرفته و به امارات داده است و بریتانیا باید، پیش از خروجش از منطقه، به ایران بازگرداند. ایران بیم آن داشت که مسأله حل نشده این جزیره‌ها، پس از خروج بریتانیا، به گونه استخوان لای زخم استعمار از همکاری حیاتی ایرانی - عربی در خلیج فارس جلوگیری کند. به این دلیل سخت می‌کوشید تا بریتانیا این جزیره‌ها را پیش از خروجش از منطقه به ایران بازگرداند.

از سوی دیگر، آنچه به چشم دیده می‌شد این بود که بریتانیا می‌کوشید در کوتاه‌ترین فرصت، کشوری از جمع امارات تحت‌الحمایه خود در خلیج فارس تشکیل دهد، در حالی که هیچ یک از قدرتهای منطقه‌ای، به دلیل ویژه خود، حاضر نبود کشور مورد نظر بریتانیا را به رسمیت شناسد. ایران و عربستان سعودی به دلیل اختلافات سرزمینی با امارات، از جمله مسأله همین سه جزیره، اعلام کردند که فدراسیون پینشهادی بریتانیا را به رسمیت نخواهند شناخت، در حالی که عراق به دلایل ایدئولوژیک ویژه خودش مخالفت با تشکیل فدراسیون «استعماری» پیشنهاد شده از سوی بریتانیا را اعلام کرده بود. این وضع سبب شد که بریتانیا پشتیبانی ایران، قدرت برتر منطقه، را نسبت به طرح خود حیاتی تشخیص دهد و تلاش کند تا با حل مسأله سه جزیره تنب و ابوموسی، پشتیبانی ایران را نسبت به ایجاد کشور امارات متحده عربی خریدار شود. به این ترتیب بود که بریتانیا ناچار شد وعده ۶۸ ساله خود را در زمینه گفت‌وگو با ایران برای حل مسأله

زیادی را به کار گرفت تا با طولانی کردن مذاکرات، وقت از دست رود و ایران به تنگنای زمانی دچار شود و در آخرین روزها، ناچار شود تن به امضای تفاهم نامه‌ای دهد که بازگرداندن سراسر جزیره ابوموسی را به حاکمیت قطعی و کامل ایران به تعویق اندازد، اگرچه مقدمه تفاهم نامه به حق ادعای کامل حاکمیت بر سراسر جزیره ابوموسی را برای ایران و شارجه حفظ کرده است. (۲۵) همچنین، به چشم دیده شد که کشورهای تندروی عربی در آن دوران یعنی عراق، لیبی، الجزایر و یمن جنوبی پیشین از ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت بردند. شورای امنیت روز نهم دسامبر ۱۹۷۱ با حضور نمایندگان این چهار کشور و نمایندگان کویت و امارات متحده عربی تشکیل جلسه داد و پس از بررسی، موضوع شکایت عربی یاد شده را غیرقابل پی‌گیری شناخت و، به پیشنهاد یکی از کشورهای عضو اتحادیه عرب، پرونده این شکایت را بایگانی کرد. (۲۶)

معاینه محلی همچنین شامل گفتگو با افراد، مقامات رسمی و مسئولان و به ویژه دست اندرکاران ایرانی و انگلیسی و عربی مسأله نیز می‌شد. در این راستا، گذشته از گفتگو با افراد عادی در محل و مقامات اداری دو طرف، و گذشته از تبادل نظر با دانشگاهیان و صاحب نظران، با حاکمان دومی و شارجه و رأس‌الخیمه و با وزیران امور خارجه ایران در آن دوران دیدار و گفت‌وگو شد. گفتگو با سفیر وقت بریتانیا در تهران تأییدکننده مطالبی بود که در یادداشت‌های وزیر دربار وقت ایران در این باره آمده است. با نماینده سیاسی بریتانیا که سرزمینهای امارات را میان آنان تقسیم کرده و در سال ۱۹۶۱ مرزهای سیاسی کنونی را میان آنان به وجود آورد، گفت‌وگو شد. گفت‌وگوی مؤلف، به ویژه با رئیس هیأت ایرانی مذاکره‌کننده با بریتانیا آشکارکننده حقایق فراوانی بود. حقایقی که تا هنگام انتشار کتاب «جزایر تنب و ابوموسی» پنهان مانده و سبب سوء تفاهمهایی شده بود. از جمله این سوء تفاهمها یکی این بود که آخرین دور مذاکرات ایران و دربار این جزیره‌ها صورت نگرفته بود. (۲۷) این ادعای نادرست این استنباط را پیش کشید که ایران، بدون توافق با بریتانیا، خودسرانه جزیره‌های تنب و ابوموسی را باز پس گرفت. گفت‌وگو با رئیس هیأت مذاکره‌کننده ایرانی آشکار ساخت که آخرین دور

بازگردانده شوند و تفاهم‌نامه نوامبر ۱۹۷۱ میان ایران و شارجه شاهد بازگشت حاکمیت ایران به نیمه شمالی جزیره ابوموسی باشد. (۲۸) به همین دلیل بود که نیروهای ایرانی به هنگام ورود به ابوموسی مورد استقبال برادر حاکم شارجه و مردم جزیره قرار گرفتند. همین گفت‌وگوها با امیرخسرو افشار، رئیس هیات مذاکره‌کننده ایرانی، برای مؤلف آشکار کرد که علی‌رغم نمایش بی‌خبری از جریانهای مربوط به بازگشت تنب و ابوموسی به ایران در سال ۱۹۷۱ و توافقه‌های ایران و بریتانیا و امارات متحده و عربستان سعودی و دیگران در منطقه که امروز از سوی بیشتر آنان نشان داده می‌شود، ایرانیان مستقیماً رهبران سعودی و مصری و امارات را در جریان این توافقه‌ها می‌گذاشتند. رئیس هیات مذاکره‌کننده ایرانی برای مؤلف آشکار کرد که:

«من تصمیم دولت ایران در زمینه بازپس‌گرفتن این سه جزیره و طبیعت و کیفیت مذاکراتمان با بریتانیا را یک بار با ملک فیصل، پادشاه وقت سعودی و سه بار با شاهزاده فهد، پادشاه کنونی عربستان سعودی، در لندن در میان‌گذاردم. همچنین این موضوع را در دیداری با محمد ریاض، وزیر خارجه مصر، در مقر سازمان ملل متحد به آگاهی دولت مصر رساندم، در حالی که شاه همه این مسایل را با انور سادات، رئیس‌جمهوری مصر، در میان می‌گذارد. در جریان گفت‌وگوها با نمایندگان بریتانیا، چند بار موضوع گفت‌وگوها و هدف نهایی ایران را در زمینه بازپس‌گرفتن جزایر تنب و ابوموسی با شیخ زاید، حاکم ابوظبی که قرار بود به ریاست امارات متحده عربی رسد، مطرح ساختم. آخرین گفت‌وگوی من با شیخ زاید در تابستان ۱۹۷۱ در سفارت ایران در لندن صورت گرفت. در آن دیدار، شیخ زاید پیشنهاد کرد که بهتر است پس از رفتن بریتانیا از خلیج فارس و تشکیل اتحادیه امارات عربی، ایران موضوع این جزیره‌ها را پی‌گیری کند. به ایشان گفتم ایران قصد دوستی و همکاری با امارات متحده و دیگر کشورهای

برای ما و شما به ارث می‌ماند و از روابط پسندید، و همکاریهای ضروری ایرانی - عربی در منطقه جلوگیری خواهد کرد. این جزیره‌ها را بریتانیا از ما گرفت و بریتانیا باید پیش از خروجش از خلیج فارس به ما بازگرداند. وی در برابر این استدلال حرفی برای گفتن نداشت ... حتی به پاس همکاریهای سعودیان در این راستا، شش ساعت پیش از اعزام نیروهایمان به جزیره‌های تنب و ابوموسی در سحرگاهان روز ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱، سفیر عربستان سعودی را فرا خوانده و به وسیله او به ملک فیصل پیام دادیم که نیروهای ایران به فاصله کوتاهی (از آن ساعت) در این جزیره‌ها مستقر خواهند شد... واکنش همه کشورهای عربی در این برخوردها واکنشی دوستانه و توأم با رضایت ضمنی بود، جز چند کشور تند روی عربی که اساساً با ایران مخالف بودند و بر سر هر مسأله‌ای با ایران مخالفت می‌ورزیدند...» (۲۹)

امیر خسرو افشار در همین گفت‌وگو افشا کرد که دوبار با شیخ صغیر بن محمد، حاکم رأس‌الخیمه و ولیعهد او در سفارت ایران در لندن دیدار کرد و موضوع بازگشت دو جزیره تنب بزرگ و کوچک از رأس‌الخیمه به ایران را با وی بررسی نمود. از آن دیدارها نتیجه‌ای به دست نیامد، ولی چند ماه پس از بازگشت این جزیره‌ها به ایران، حاکم رأس‌الخیمه، به وساطت سعودیان، دوباره با وی در لندن دیدار کرد و این بار کوشید پول هنگفتی از ایران، به عنوان بهای دو جزیره تنب، دریافت کند. وی فاش ساخت:

«در نخستین دیدارم با شیخ صغیر در سفارت ما در لندن به او گفتم که ما حاضریم کمکهای مالی به رأس‌الخیمه اختصاص دهیم، مشروط بر اینکه وی مخالف با باز پس گرفته شدن دو جزیره تنب از سوی ایران را رسماً کنار گذارد. او گفت که منطقی وجود ندارد که وی دست به چنین کاری نزند، جز اینکه جانش از سوی متعصبان در خطر خواهد

تفحص در اسناد

در کار پژوهش پیرامون وضع جزیره‌های تنب و ابوموسی در سازمان سیاسی سرزمینها در خلیج فارس روش ویژه‌ای در برخورد با اسناد پیش گرفته شد. در این روش از اسناد دست دوم روی گردانده شد. با این حال، شماری از آثار و کتابهای منتشر شده مورد استفاده قرار گرفتند. از این آثار و کتابها در دو برخورد استفاده شد. نخست، آثار کهن که در یکی دو قرن اخیر چاپ شدند، همانند تاریخ طبری، تاریخ مسعودی و غیره. این آثار را نمی‌توان از اسناد دست دوم شمرد، چرا که این آثار تنها اسنادی هستند که ما را با چگونگی سازمان سیاسی سرزمینها در دنیای کهن آشنا می‌سازند. دوم، آثار مؤلفان یکی دو قرن اخیر که شخصاً و از نزدیک منطقه را مورد مطالعه قرار دادند، همانند اثر پژوهشی Gazetteer of the Persian Gulf از لازیمرا^۱ که شخصاً از جزیره‌های تنب و ابوموسی دیدن کرده و آگاهی می‌دهد که جمعیت این دو جزیره از قبایل سودان در شارجه و بنی یاس در دومی هستند به اضافه جمعی که از بندر لنگه برای کار در معادن خاک سرخ به این جزیره‌ها آورده شدند. (۳۱)

بخش اصلی و عمده تفحص در اسناد، روی اسناد رسمی و دولتی انگلیسی، عربی و ایرانی تمرکز داده شد، اسنادی که تاکنون ناشناخته بوده و برای نخستین بار کشف و منعکس شده و دست اول شمرده می‌شوند. مطالعه این اسناد وقت زیادی گرفته و می‌گیرد، چرا که باید از راه مطالعه پرونده‌های مربوطه در مراکز نگاهداری و آشنایی با چگونگی اوضاع جاری زمان کشف و استخراج شوند.

در کتاب «جزایر تنب و ابوموسی» روی اسناد دولتی بریتانیا تکیه زیادی شد. این تکیه زیاد روی اسناد رسمی دولت بریتانیا دو دلیل داشته و دارد؛ نخست اینکه اسناد انگلیسی، به دلیل دقت ویژه انگلیسیان در زمینه جمع‌آوری و نگهداری این اسناد در دو قرن اخیر، فراوانتر و گویاتر هستند؛ دوم و مهمتر از آن اینکه تا سال ۱۹۷۱ دولت بریتانیا عهده‌دار روابط خارجی امارات و دفاع سرزمینی آنها بود و در این برخورد، دولت بریتانیا، دولت امارات و اسناد دولتی بریتانیا، اسناد دولتی امارات متحده قلمداد می‌شد.

بدیهی است که استفاده از اسناد رسمی قدرتی که در برابر ایران، مدعی این جزایر است، می‌تواند گویایی و قاطعیت ویژه‌ای به استدلال ایرانی دهد.

آن دسته از اسناد دولتی بریتانیا که تاکنون مطالعه شد، نه تنها در مقابله استدلالی با ایران تشتت و تناقض‌گویی فراوانی دارند، که در موارد زیادی حتی حاکمیت و مالکیت بی‌تردید ایران بر جزیره‌های تنب و ابوموسی را تأیید می‌کنند. برای مثال، صفحه ۱۹ از بخش دوم سند شماره FO 60/451 برای سالهای ۷۶-۱۸۷۴ شامل نظر نهایی مورخ ۱۹ آوریل ۱۸۷۳ ادوارد سی. راس^۱ مقیم سیاسی بریتانیا در خلیج فارس (در بوشهر) است که پس مطالعه ادعاهای متقابل فرمانداری خود مختار بندرلنگه و شیوخ رأس‌الخیمه نسبت به جزیره تنب بزرگ در آن دوران اعلام کرد:

«جزیره تنب به بندرلنگه (ایران) تعلق دارد و ساکنان رأس‌الخیمه باید

از آزار دامداران ایرانی در آن جزیره خودداری ورزند و اسبان خود را از

تنب خارج کنند.» (۳۲)

همچنین؛ سند شماره FO 371/18951 ماه مارس ۱۹۳۲ عبارت از گزارش نتیجه بررسی حقوقی چگونگی مالکیت و حاکمیت بر جزیره‌های تنب و ابوموسی از سوی سر ادوارد بکت^۲ مشاور حقوقی دولت بریتانیا است که صراحتاً اعلام می‌کند:

«نتیجه‌گیری من این است که اگر شواهد تازه‌ای پیدا نشود که بتواند

ثابت کند قاسمیان حاکم در بندرلنگه بین سالهای میان ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۷

بر این جزیره‌ها به عنوان دارندگان شخصیت حقوقی جدا از عنوان

فرمانداری ایرانی بندرلنگه، حکومت داشتند (که من شک دارم چنین

چیزی را بتوان ثابت کرد)، ایرانیان در آن دوران بر تنب و ابوموسی

حاکمیت داشتند.» (۳۳)

همچنین، سند شماره FO 416/10 مورخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۰۲ گویای آن است که وزارت خارجه بریتانیا در آن تاریخ تصمیم گرفت که برای جلوگیری از ورود احتمالی روسها به

خلیج فارس، جزیره‌های ایرانی تنگه هرمز از سوی بریتانیا اشغال شوند. (۳۴) یا اینکه، صفحه ۱۹۱ از ضمیمه ۱۵۴ سند شماره FO 416/17 مورخ ۱۶ آوریل ۱۹۰۴ گویای آن است که، علی‌رغم ادعای امارات متحده عربی که این سه جزیره از آغاز تاریخ بشر به آنان تعلق داشت، پرچم شارجه برای نخستین بار در ژوئن ۱۹۰۳ به دستور بریتانیا در دو جزیره تنب بزرگ و ابوموسی افراشته شد و این دو جزیره، بدون آگاهی ایران، در آن تاریخ اشغال شدند. (۳۵) یا اینکه، صفحه ۲۱ سند شماره FO 416/111 از اسناد سال ۱۹۰۹ سفارت بریتانیا در تهران تأیید دارد که علی‌رغم افراشته بودن پرچم ایران در جزیره تنب کوچک برای سالها، دولت بریتانیا شیخ شارجه را وادار به افراشتن پرچم خود در آن جزیره کرد. (۳۶) همچنین؛ سند شماره FO 371/18980 که شامل گزارش سالانه مورخ ۱۹۳۵ سفارت بریتانیا در تهران است، در تاریخ ۹ آوریل ۱۹۳۵ تأیید می‌کند که ایرانیان در نتیجه یک سلسله اقدامات پنهانی، شیخ رأس‌الخیمه را قانع کردند پرچم خود را در تنب بزرگ فروکشیده و آن جزیره را در ژانویه ۱۹۳۵ به ایران بازگرداند. ولی چند روزی نگذشت که عوامل بریتانیا وی را واداشتند که پرچم خود را دوباره در آن جزیره برافرازد.

گذشته از این اسناد، وقت زیادی صرف بررسی و مطالعه نقشه‌های رسمی و نیمه‌رسمی دولت بریتانیا و برخی دولتهای دیگر شد. نتیجه این پژوهش فهرست کردن بیست و یک نقشه رسمی و نیمه رسمی دولت بریتانیا از قرون ۱۸، ۱۹ و ۲۰، به اضافه یک نقشه رسمی از دولت فرانسه از قرن هیجدهم و یک نقشه رسمی از دولت شوروی پیشین در قرن بیستم است که حاکمیت و مالکیت ایران بر جزیره‌های تنب و ابوموسی را تأیید و تأکید دارند. ویژگیهای این نقشه‌ها و محل نگاهداری هر یک با شماره ارجاع به تفصیل در ضمیمه‌ای بر انتهای کتاب افزوده شد. (۳۷)

از میان اسناد عربی، تصمیم گرفته شد، علاوه بر اسناد روزگاران کهن که روشنگر چگونگی سازمان سیاسی سرزمینها و مالکیتها و حاکمیت‌های سنتی در خلیج فارس در آن روزگاران است، اسنادی مورد بررسی قرار گیرند که امروز دست‌آویز دولت امارات

قاسمیان بندر لنگه است. این نامه‌ها در دو دهه ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ میان آنان مبادله شد. مهمترین سند از این جمع، نامه مورخ اول جمادی‌الآخر ۱۳۰۱ هجری (۲۹ مارس ۱۸۸۴ میلادی) شیخ یوسف القاسمی، فرماندار خودمختار بندرلنگه به شیخ حمید القاسمی حاکم رأس‌الخیمه است. آن بخش از این سند که دولت امارات متحده عربی دست آویز کرده است، بخشی است که شیخ یوسف خطاب به شیخ رأس‌الخیمه می‌گوید:

«جزیره تنب، در حقیقت، جزیره‌ای است برای شما ای قاسمیان

عمان...» (۳۸)

نگاهی به چگونگی ترکیب جمله آشکار می‌سازد که این جمله از تعارفات جاری آن دوران در منطقه بود. در این جمله، شیخ یوسف می‌گوید: «و جزیره الطنب جزیره لکم»، یعنی جزیره تنب، جزیره‌ای است برای شما. اگر وی می‌گفت «جزیره الطنب جزیره کم»، یعنی جزیره تنب جزیره شما است، تردیدی نمی‌ماند که مالکیت مخاطب بر جزیره تنب تأیید شده است. ولی جمله «جزیره لکم» به معنی «جزیره‌ای است برای شما» و این جمله برابر است با جمله «جزیره‌ای است که قابل شما را ندارد» که تنها جنبه تعارف دارد. این معنی هنگامی آشکارتر می‌شود که توجه گردد چند سطر پایینتر در همان نامه، شیخ یوسف تعارف دیگری را به کار می‌گیرد و تعارف آمیز بودن سند را بر ملا می‌سازد. وی می‌گوید: «و بلد لنجه بلدکم»، یعنی (و شهر لنگه شهر شما است) (۳۹). شگفت‌آور است، در حالی که امارات متحده عربی جمله اخیر را شایسته دست‌آویز قرار دادن برای ادعا نسبت به بندر لنگه نمی‌داند و نمی‌خواهد با پیش کشیدن چنین ادعاهایی مورد تمسخر قرار گیرد، جمله نخست را در همان سند دست‌آویز ادعای مالکیت و حاکمیت بر جزیره تنب کرده است. تعارفات درون تھی سرزمینی در آن دوران و تا همین اواخر در منطقه متداول بود. برای مثال، سند دیگری که پس از انتشار کتاب «جزایر تنب و ابوموسی» به دست آمد، گویای آن است که در پاسخ به نامه‌ای از ملک عبدالعزیز درباره بدرفتاری نسبت به اتباع وی در بحرین، حاکم بحرین در سال ۱۹۲۹ می‌نویسد که همانند حساء و

از جمله اسناد آزاد شده از سوی هر دو دولت ایران و امارات متحده عربی، اصل تفاهم‌نامه مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۷۱ است که در برگیرنده هفت سند است. (۴۱) سند نخستین، شامل نامه ۱۸ نوامبر شیخ شارجه به وزارت خارجه بریتانیا و درخواست پذیرش تفاهم‌نامه ضمیمه آن از سوی ایران است. (۴۲) سند شماره پنجم، نامه وزارت خارجه ایران است به وزارت خارجه بریتانیا که در آن آمده است:

«... پذیرش قول و قرار مربوط به ابوموسی که در ضمیمه نامه یاد شده شما آمده است از سوی ایران مشروط بر این تفاهم است که هیچ عاملی در این قول و قرار وجود ندارد که در محدود آزادی عمل ایران باشد در زمینه دست زدن به هر اقدامی در جزیره ابوموسی که به نظر ایران برای حفظ امنیت جزیره و نیروهای ایرانی ضروری باشد...» (۴۳)

سند شماره هفت، عبارت از نامه وزارت خارجه بریتانیا به دولت ایران است که در آن آمده است شرط یاد شده دولت ایران دریافت و پذیرفته شده و به حاکم شارجه ابلاغ گردید. (۴۴) جمع این دو سند اقدام ایران را در آوریل و اوت ۱۹۹۲ در زمینه جلوگیری از ورود بیش از یکصد تن از اتباع دولتهای گوناگون به جزیره ابوموسی، بدون آگاهی مقامات ایرانی، موجه می‌سازد.

تکامل تدریجی پژوهش

در پایان، ضروری است یادآوری شود که کار پژوهش درباره حاکمیت و مالکیت بر جزیره‌های تنب و ابوموسی در حقیقت از همان تاریخ اقدام ایران در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ برای باز پس گرفتن این سه جزیره آغاز شد. بررسی این مسأله در نوشته‌های کهنتر مؤلف جای ویژه‌ای داشت، و گسترش این پژوهش از تاریخ پیش کشیده شدن ادعای امارات متحده عربی نسبت به این سه جزیره در سپتامبر ۱۹۹۲ آغاز شد. نخستین دست آورد این پژوهش به گونه مقاله‌ای به زبانهای فارسی و انگلیسی در نشریات انگلیسی و فارسی زبان منعکس شد. (۴۵) پژوهش ادامه یافت و دست آورد پژوهشها، از

گنجانده شد. این کتاب را پایان کار نمی دانم. همان گونه که ادعاهای امارات متحده عربی نسبت به سه جزیره تنب و ابوموسی ادامه دارد، کار مطالعه و پژوهش و یافتن و انتشار دادن اسناد تازه و استدلالهای نوین همچنان ادامه خواهد یافت. به این ترتیب، شیوه اصلی پژوهش درباه جزیره های تنب و ابوموسی، شیوه گذران تکامل تدریجی است که پایانش هنوز نامعلوم است.

یادداشتها

۱. برای آشنایی بیشتر با نظرات نگارنده درباره روش تحقیق و مشکلات نظام پژوهشی و آموزشی ایران، نگاه کنید به دو مصاحبه زیر:
- «گفتگو با دکتر پیروز مجتهدزاده، اسناد و اهمیت آن در اثبات هویت ملی و تاریخی»، تهیه و تنظیم از عمادالدین فیاضی، فصلنامه «گنجینه اسناد»، سال هشتم، دفتر سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۷۷، شماره پیاپی ۳۱ و ۳۲.
- «بررسی وضعیت پژوهشی و سیستم آموزش عالی در ایران در گفتگو با دکتر پیروز مجتهدزاده»، از مصطفی سیرم و ابراهیم علوم، مجله «اندوه دانش»، نشریه ادبی و صنفی دانشجویی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۲، خرداد ۱۳۷۸.
2. Pirouz Mojtabeh - Zadeh, "The Islands of Tunb and Abu Musa", CNMES/ SOAS Publication, University of London, July 1995, p. 50.
۳. همان منبع، ص ۵۲.
۴. همان منبع، ص ۶۰.
۵. همان منبع، ص ۶۱، به نقل از:
UN Monthly Chronicle 1972, Records of the Month of December 1971,
p. 46.
۶. همان منبع، ص ۷۳ و ۷۷.
۷. همان منبع، ص ۵.
۸. همان منبع، ص ۵.
۹. همان منبع، ص ۵.
۱۰. همان منبع، ص ۶.

۱۲. همان منبع، ص ۷. به نقل از: *Ibid.*, p.7.

«احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم»، از مقدسی معروف به البشاری، چاپ شرکت چاپ و انشار مؤلفان و مترجمان، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۸.

۱۳. همان منبع، ص ۷، به نقل از:

Brief Notes of Captain R. Taylor, Bombay, New Series, No. XXIV - 1856/27.

۱۴. همان منبع، ص ۲۳.

15. G. W. Renel, Minutes of 10 September 1929, Persia E 4369/19/34, FO 371/ FO 371/13777.

16. James Morier, "A Second Journey Through Persia, Armenia and Asia Minor", Longman, Hurst, Rees etc., London, 1818, p. 30.

۱۷. علی نقی عالیخانی، «یادداشت‌های علم»، جلد یکم از متن اصلی، ۱۳۴۷، و ۱۳۴۸، چاپ ایالات متحده امریکا، ۱۹۹۲، ص ۱۳۰.

18. Enclosure in Confidential from British Foreign Office to British Embassy in Tehran, dated 4 May 1966.

ضمیمه گزارش اداره حقوقی و قراردادهای وزارت امور خارجه دولت ایران به آقای امیرخسرو افشار، کفیل وزارت امور خارجه، مورخ ۱۳۴۷/۱۲/۳ (مارس ۱۹۶۸)، شماره ۷۱۹۳/۱۸.

۱۹. علی نقی عالیخانی، «یادداشت‌های علم»، همان.

۲۰. کتاب «جزایر تنب و ابوموسی»، به انگلیسی، پیروز مجتهدزاده، ص ۲۵.

۲۱. همان منبع، ص ۲۴.

۲۲. همان منبع، ص ۶۷، به نقل از:

J. G. Lorimer, "Gazetteer of the Persian Gulf", Vol. II, Calcutta, Superintendent Government Printing Press 1908, p. 1276.

Ibid., p.18.

۲۳. همان منبع، ص ۱۸، به نقل از:

Donald Hawley, "The Trucial States", George Allen & Unwin, London, 1970, p. 114.

۲۴. همان منبع، ص ۷۳.

۲۵. همان منبع، ص ۵۹.

R. K. Ramazani, "The Persian Gulf", Charlottesville, University Press, of Virginia 1972, pp. 56-8.

۲۸. همان منبع، ص ۵۸.

۲۹. همان منبع، ص ۵۸.

۳۰. همان منبع، ص ۵۹.

۳۱. همان منبع، ص ۲۹؛

Ibid., p. 29, Quoting Lorimer 1908, *Ibid.*

۳۲. همان منبع، ص ۷۰.

۳۳. همان منبع، ص ۷۲.

۳۴. همان منبع، ص ۳۹.

۳۵. همان منبع، ص ۳۹.

۳۶. همان منبع، ص ۴۴.

۳۷. همان منبع، ضمیمه شماره یک، ص ۸۶ تا ۸۸.

۳۸. همان منبع، صص ۶۹-۷۰.

۳۹. همان منبع، ص ۷۰.

۴۰. از اسناد جدیدی که پس از انتشار کتاب به دست آمد:

«گزیده اسناد خلیج فارس»، انتشار دفتر مطالعات سیاسی، تهران، ۱۳۶۸، صص ۹-۱۶۸.

۴۱. پیروز مجتهدزاده، «جزایر تنب و ابوموسی»، به انگلیسی، ضمیمه ۲، ص ۸۹ تا ۹۵.

۴۲. همان منبع، صص ۸۹ و ۹۰.

۴۳. همان منبع، ص ۹۳.

۴۴. همان منبع، ص ۹۵.

45. Pirouz Mojtahed-Zadeh, "Political Geography and History of the Islands of Tunbs and Abu Musa", in "The Iranian Journal of International Affairs", Vol. IV, Nos. 3 & 4, Fall / Winter 1992, pp.485-500.